

.....٩٠/٣/٢.....

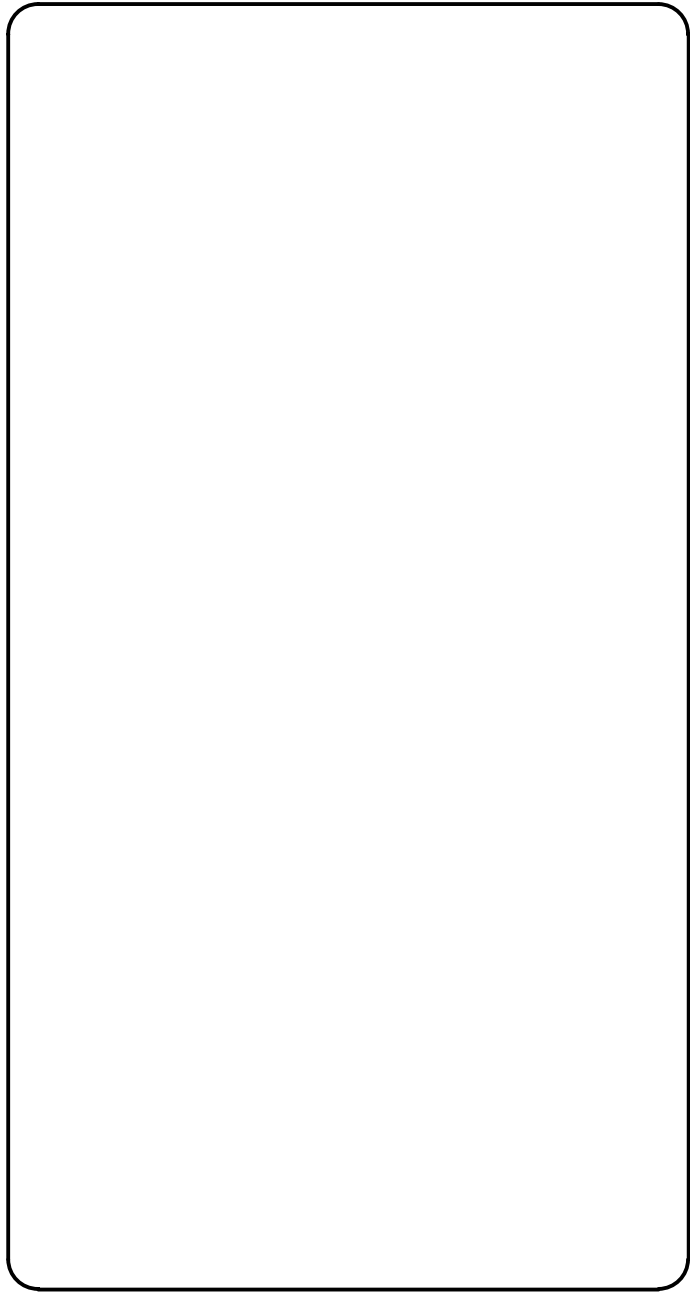
امين وحي رب العالمين

دهمين جانشين

خاتم النبیین ﷺ

حضرت آيت الله العظمى وحيد خراسانى

-مدظله العالى-



مِنْهُ الْحَقُّ وَجَلَّتْ
حُلُمُ الْوَالِدِ

فهرست مطالب

۵.....	ولادت
۶.....	کنیه و القاب حضرت ﷺ
۶.....	(وصیت امام جواد ﷺ در مورد فرزندش)
۷.....	کرامات حضرت ﷺ
۱۸.....	حکمت‌ها و پندهای حضرت ﷺ
۲۱.....	کلامی از آن حضرت در خداشناسی
۲۴.....	توضیح کلام آن حضرت ﷺ

امام دهم
علی بن محمد بن علی النقی علیه السلام
(امام هادی علیه السلام)

ولادت

در مورد ولادت ایشان گفته شده است: در نیمه ماه ذی الحجّه سال ۲۱۲ هجری به دنیا آمده‌اند، همچنین روایت شده که در ماه رجب سال ۲۱۴ هجری متولد و در ۲۶ ماه جمادی الآخره یا سوم رجب - چنانچه شیخ طوسی رحمته الله فرموده است^(۱) - سال ۲۵۴ هجری به شهادت رسیدند. در روایت دیگری هم آمده است که: در سال ۲۵۴ هجری به شهادت رسیده‌اند. بنابر قول اول در ولادت حضرت عمر (مبارکشان) چهل و یک سال و شش ماه است، و بنابر نقل دیگر چهل سال می شود^(۲).

۱. مصباح المتهدج، ص ۸۰۵. ۲. کافی: ج ۱، ص ۴۹۷.

کنیه و القاب حضرت علیه السلام

کنیه امام دهم علیه السلام «ابو الحسن» است. و القاب ایشان عبارت است از: هادی، نجیب، مرتضی، نقی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، ناصح، مفتاح، طیب، متوکل^(۱) و عسکری.

(وصیت امام جواد علیه السلام در مورد فرزندش)

در حدیث صحیح از اسماعیل بن مهران آمده است: هنگامی که ابو جعفر (امام جواد علیه السلام) برای مرتبه اول از مدینه به بغداد (نزد خلیفه عباسی) رهسپار شد، در وقت حرکتش گفتم: فدایت شوم، من در این سفر برای شما بیمناکم، پس از شما امر (امامت) با کیست؟ ایشان با صورتی خندان رو به من نموده فرمود: آنچه گمان کرده‌ای امسال نیست! هنگامی که معتصم (برای مرتبه دوم) ایشان را

۱. در متون تاریخی آمده است که امام هادی علیه السلام این لقب خود را مخفی می‌داشتند و اصحاب را نیز امر به مخفی کردن آن می‌کردند، زیرا همانند لقب خلیفه عباسی بوده است. (مترجم)

خواست نزدشان رفتم و گفتم: فدایت شوم، شما در حال حرکت هستید امر (امامت) بعد از شما با کیست؟ حضرت چنان گریست که محاسنش خیس شد، سپس رو به من نموده فرمود: اکنون باید بر من بیمناک باشی، امر (امامت) پس از من با فرزندانم «علی» است^(۱).

کرامات حضرت ﷺ

کرامات ایشان بیشتر از آن است که در این مختصر بگنجد، و تنها به (نقل) بعضی از آنها اکتفا می‌کنیم:

۱. ابو هاشم جعفری گوید: من داخل مدینه بودم هنگامی که بُغا (یکی از فرماندهان لشکر) در ایام «واثق» در جستجوی اعراب بیرون شد و از مدینه گذشت. امام هادی علیه السلام فرمود: برویم ببینیم این فرمانده ترک چگونه لشکر آرایی کرده است. بیرون رفتیم و منتظر ماندیم تا لشکر او از مقابل ما بگذرد. هنگام عبور لشکر مردی ترک از کنار ما گذشت.

۱. کافی: ج ۱، ص ۳۲۳، ارشاد: ج ۲، ص ۲۹۸.

امام هادی علیه السلام به او با زبان ترکی سخنی گفت. آن مرد از اسب پیاده شد و سُم اسب حضرت را بوسید. (پس از مشاهده این منظره) مرد ترک را قسم دادم و گفتم: این شخص به تو چه گفت؟ جواب داد: او پیامبر است؟ گفتم: نه، پیامبر نیست. گفت: مرا به اسمی صدا زد که ایام کودکی در سرزمین ترک بر من گذارده بودند و تا این ساعت کسی از آن اطلاع نداشت^(۱).

۲. صالح بن سعید گوید: خدمت امام هادی علیه السلام رسیده عرض کردم: فدایت شوم، در همهٔ امور می‌خواهند نورتان را خاموش کنند و از حقتان بکاهند تا اینکه شما را در این جای بد نام، سرای گدایان منزل داده‌اند. حضرت فرمود: ای پسر سعید، آیا این مقدار معرفت داری؟! سپس با دستش اشاره‌ای کرد و فرمود: نگاه کن.

وقتی نگاه کردم ناگاه باغ‌های حرم و سر سبز همراه با حوریه‌ها و پسرانی مانند مروارید نهفته در

۱. خرائج و جرائح: ج ۲، ص ۶۷۴، با اندکی تفاوت در الثقائب فی المناقب: ص ۵۳۹، کشف الغمه: ج ۲، ص ۳۹۷.

صدف، و پرندگان، و آهوان، و رودهای روان دیدم که چشمم خیره شد و حیران در تماشای آنها بودم. حضرت فرمود: هر کجا باشیم اینها برای ما آماده است و در سرای گدایان نیستیم^(۱).

۳. جماعتی از اهالی اصفهان که از جمله آنها ابو العباس احمد بن نصر و ابو جعفر محمد بن علویه بودند گفتند: در اصفهان مردی به نام «عبد الرحمن» شیعه بود. از او پرسیدند: چه چیز باعث شد که قائل به امامت علی النقی (علیه السلام) شدی؟ جواب داد: چیزی دیدم که سبب این اعتقاد شد، و آن چنین بود که: من مردی فقیر ولی با جرأت و سخن‌گو بودم. یک سال اهالی اصفهان مرا با گروهی دیگر برای شکایت نزد متوکل بردند.

روزی جلوی درب قصر متوکل ایستاده بودیم که دستور رسید علی بن محمد بن رضا (علیه السلام) را حاضر

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۹۸، با اندکی تفاوت در بصائر الدرجات: جزء ۸، باب ۱۳، ح ۷، ص ۴۰۶، الثاقب فی المناقب: ص ۵۴۲، کشف الغمه: ج ۲، ص ۳۸۳، مناقب آل ابی طالب: ج ۴، ص ۴۱۱.

کنند. از بعضی حاضرین پرسیدم: این شخصی که دستور رسیده احضارش کنند کیست؟ جواب داد: این مردی علوی است که شیعیان قائل به امامت او هستند. سپس گفت: شاید متوکل او را خواسته تا به قتلش رساند.

با خود گفتم: از اینجا نمی‌روم تا بینم این شخص کیست. ناگاه مشاهده نمودم سوار بر اسب می‌آید و مردم در طرف راست و چپ راه دو صف تشکیل داده‌اند و او را تماشا می‌کنند. هنگامی که ایشان را دیدم محبتش در قلبم قرار گرفت و شروع کردم در دل دعایش می‌کردم تا خداوند شرّ متوکل را از او بر طرف کند.

او به همان حال می‌آمد و چشم به یال اسبش داشت و چپ و راست را نگاه نمی‌کرد و من دائماً او را دعا می‌کردم.

هنگامی که مقابل من رسید صورت (مبارکش) را به سمت من نموده فرمود: خداوند دعایت را اجابت نمود، و عمرت را طولانی کرد، و مال و فرزندان را

زیاد نمود. از هیبت او بر خود لرزیدم و میان دوستانم روی زمین افتادم. آنها از من پرسیدند: چه شده است؟ گفتم: خیر است، و به آنها چیزی نگفتم. پس از مدتی به اصفهان برگشتیم و خداوند به برکت دعای ایشان باب خیر و رحمت را بر من گشود و ثروتمند شدم به طوری که اکنون در خانه‌ام یک میلیون درهم دارم بجز اموال دیگر، همچنین خداوند به من ده پسر عنایت فرمود، و الآن عمرم هفتاد و چند سال است و قائل به امامت این شخصی هستم که از دل من آگاه بود و خداوند دعایش را در مورد من اجابت فرمود^(۱).

۴. هبة الله بن ابی منصور موصلی گوید: در سرزمین ربیعه کاتبی نصرانی از اهالی «کفرتوئا»^(۲) بود که به او «یوسف بن یعقوب» می‌گفتند و میان او و پدرم دوستی بود. روزی به منزل ما آمد. پدرم به او

۱. خرائج و جرائح: ج ۱، ص ۳۹۲، و با اندکی تفاوت در الثاقب فی المناقب: ص ۵۵۰، کشف الغمه: ج ۲، ص ۳۸۹.
۲. نام روستایی از نواحی فلسطین است. (مترجم)

گفت: چه شده که در این هنگام نزد ما آمده‌ای؟!
 گفت: متوکل مرا خواسته و نمی‌دانم چه تصمیمی
 دارد جز اینکه جان خود را از خدا با ۱۰۰ دینار
 خریده‌ام که به محمد بن علی بن رضا علیه السلام بدهم و
 دینارها را با خود آورده‌ام. پدرم به او گفت: در این
 مورد موفق می‌شوی. سپس نزد متوکل رفت و بعد از
 چند روزی با خوشحالی و سرور بازگشت. پدرم به
 او گفت: بگو چه شد؟

او گفت: به سامرا رفتم در حالی که قبلاً آنجا نرفته
 بودم و در منزلی ساکن شدم. با خود گفتم: دوست
 دارم قبل از اینکه نزد متوکل روم و مردم از آمدنم با
 خبر شوند ۱۰۰ دینار را به ابن الرضا علیه السلام رسانم. لکن
 خبر دار شدم که متوکل ایشان را از خارج شدن منع
 کرده و خانه نشین شده است. به فکر فرو رفتم که چه
 کار کنم؟! مردی نصرانی از خانه ابن الرضا سؤال
 می‌کند...!! می‌ترسم این خبر به متوکل برسد و بیشتر
 ناراحت شود.

مدتی به فکر مشغول بودم تا اینکه در قلبم افتاد که

سوار الاغم شده و وارد شهر شوم و او هر جایی رود منعش نکنم شاید بدون اینکه از کسی سؤال کنم خانه ایشان را بیابم. دینارها را در کاغذی گذاشته و آنها را در آستینم جا دادم و سوار الاغ شدم.

او از کوچه و بازار هر گونه که می خواست می رفت تا به درب خانه ای رسید و ایستاد. هر چه کردم حرکت نکرد. به غلامم گفتم: پیرس این خانه کیست. گفتند: این خانه علی بن محمد بن رضا رضی الله عنه است. با خود گفتم: الله اکبر، دلیلی قانع کننده بر حقانیت ایشان. پس از مدتی خادمی سیاه چهره از خانه بیرون آمد و گفت: تو یوسف بن یعقوب هستی؟ گفتم: بله. گفت: پیاده شو. پیاده شدم، مرا در راهرو خانه نشانند و خودش داخل رفت. با خودم گفتم: این دلیلی دیگر، از کجا این خادم اسم من و پدرم را می دانست در حالی که اهالی این شهر مرا نمی شناسند و تا کنون وارد آن نشده ام!!

خادم بعد از اندکی بیرون آمد و گفت: ۱۰۰ دیناری که در کاغذ داخل آستینت داری بده. آنها را به او دادم

و با خود گفتم: این دلیل سوم. آنها را داخل برد
و سپس بازگشته گفتم: داخل شو.

خدمت حضرت رسیدم و ایشان تنها نشسته بود.
به من فرمود: یوسف، آیا موقع آن نرسیده که اسلام
آوری؟! گفتم: ای مولای من، آن قدر دلیل و برهان
مشاهده کردم که برای هر شخصی کافی است.
حضرت فرمود: هرگز، تو مسلمان نمی شوی، ولی
فلان پسر مسلمان خواهد شد و از شیعیان ماست.
ای یوسف، بعضی گمان می کنند که ولایت ما برای
امثال تو سودی ندارد، به خدا قسم دروغ می گویند
حتی برای امثال تو نیز نافع است؛ دنبال کاری که
می خواستی برو و به زودی برای تو پسری مبارک
متولد می شود.

بعد از آن نزد متوکل رفتم و هر چه می خواستم
گفتم و با سلامت بازگشتم.

هبة الله گفتم: من پسرش را بعد از مرگ پدر دیدم
در حالی که مسلمان و شیعه خوش عقیده ای بود. او
خبر داد که پدرش نصرانی از دنیا رفت و او بعد از مردن

پدرش مسلمان شده است، همچنین مکرّر می‌گفت:
من بشارت مولایم حضرت هادی علیه السلام هستم.^(۱)

۵. زرافه (زراره) گوید: متوکل تصمیم گرفت روز
سلام دهی رسمی و عمومی و عمومی علی بن محمد بن
رضا علیه السلام را پیاده راه ببرد. وزیرش به او گفت: این کار
را انجام مده، زیرا موجب خرده گیری بر تو شده و
مردم پشت سرت حرف می‌زنند. متوکل گفت: باید
این کار انجام پذیرد. وزیر گفت: اگر می‌خواهی حتماً
این کار را انجام دهی دستور بده تا فرماندهان و
اشراف نیز پیاده باشند تا مردم گمان نکنند که تو
خواسته‌ای فقط علی بن محمد علیه السلام پیاده باشد.
متوکل قبول کرد و این مطلب در تابستان و هوای
بسیار گرم واقع شد. وقتی که امام هادی علیه السلام به راهرو
خانه بازگشت عرق کرده بود.

زرافه گوید: من در راهرو خانه با ایشان برخورددم.
حضرت را در راهرو نشاندم و با حوله صورت ایشان

۱. خرائج و جرائح: ج ۱، ص ۳۹۶، و با انسکی تفاوت در کشف الغمه:
ج ۲، ص ۳۹۲.

را خشک کرده گفتم: پسر عمویت این دستور را تنها برای شما نداده بود و در دل از او ناراحت مباش. حضرت فرمود: ساکت باش، ﴿ تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ﴾^(۱): «سه روز در خانه‌هایتان متمتع شوید، این وعده‌ای بی‌دروغ است».

زرافه گفت: معلمی نزد من بود که اظهار تشیع می‌کرد و بسیاری از اوقات با او شوخی می‌کردم و می‌گفتم: رافضی. شب به منزلم بازگشتم و گفتم: ای رافضی، بیا تا مطلبی برایت نقل کنم که امروز از امامتان شنیدم. گفت: چه شنیدی؟ فرمایش امام را برایش نقل کردم.

او گفت: ای حاجب، آیا خودت این کلام را از علی بن محمد علیه السلام شنیدی؟ گفتم: بله. گفت: حق تو بر من واجب است، نصیحتی به تو می‌کنم آن را گوش کن. گفتم: بگو. گفت: اگر علی بن محمد علیه السلام این مطلب را به تو فرموده باشد مواظب باش و هر چه داری جمع کن که متوکل بعد از سه روز می‌میرد یا کشته می‌شود.

من ناراحت شدم و به او فحش داده گفتم: بیرون رو. او نیز از نزد من رفت. هنگامی که تنها شدم فکر کردم که اگر محکم کاری و احتیاط کنم ضرری ندارد، زیرا اگر این مطلبی که گفت واقع شود محکم کاری کرده‌ام، و اگر واقع نشود به من ضرری نمی‌رسد. سوار مرکبم شدم و به خانه متوکل رفتم و هر چه در آنجا داشتم با خود آوردم و اموالم را نزد خویشاوندانی که اعتماد به آنها داشتم امانت گذاشته و در خانه‌ام جز حصیری که روی آن می‌نشستم باقی نگذاشتم.

بعد از این ماجرا شب چهارم متوکل کشته شد و من و مالم سالم ماندیم و ضرری به ما نرسید. پس از این واقعه شیعه شدم و نزد حضرت رفته به خدمتگزاریش مشغول گشتم. از ایشان خواستم برای من دعا کند و از شیعیان حقیقی ایشان هستم^(۱).

پوشیده نیست که آنچه این مرد به آن رسید از سلامتی در دنیا و ایمنی در آخرت به برکت خدمتی بود که به حضرت کرد و عرق صورت (مبارک) ایشان

۱. خرائج و جرائح: ج ۱، ص ۴۰۱.

را خشک نمود، پس خوشا به حال آنان که به اندازه آنچه در توان دارند امر ایشان را زنده کنند، زیرا ﴿ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ و ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ﴾^(۱): «آنچه نزد شماست تمام می‌شود و آنچه نزد خداست پایدار است».

حکمت‌ها و پندهای حضرت علیه السلام

بعضی از کلمات حکمت آمیز و پندهای امام هادی علیه السلام جملات زیر است:

- هر که از خود راضی باشد، خشمگینان از او زیاد شود^(۲).
- بی‌نیازی کمی آرزو، و خشنودی به مقدار کفاف است^(۳).
- مصیبت برای شکیبیا یکی، و برای بی‌تاب دو تا است^(۴).
- حسد نابود کننده کارهای نیک است،

۱. سوره نحل: ۹۶.

۲. نزهه الناظر و تنبيه خاطر: ص ۱۳۸، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۶۸.

۳. همان.

۴. نزهه الناظر و تنبيه خاطر: ص ۱۳۹، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۶۹.

و روزگار دشمنی می‌آورد، و خود پسندی
از طلب علم باز می‌دارد و موجب کوچک
شمردن دیگران و نادانی می‌شود، و
خسبیس بودن زشت‌ترین اخلاق است، و
طمع خوی بدی است. مسخره کردن لطیفه
گویی کم خردان و کار نادانان است، و
نافرمانی از پدر و مادر موجب تنگدستی و
خواری است^(۱).

● بیاد آر پیکر بی جان خود میان خانواده‌ات را
که هیچ طبیعی نمی‌تواند مرگ را از تو دفع
کند، و هیچ دوستی نمی‌تواند برایت
سودمند باشد^(۲).

● بهتر از کار نیک انجام دهنده آن است، و
زیباتر از سخن زیبا گوینده آن است، بهتر
از علم حامل آن یعنی عالم است، بدتر از شر
ایجاد کننده شر است، و ترسناک‌تر از هر

۱. بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۶۹.

۲. نزهه الناظر و تنبیه الخاطر: ص ۱۴۱، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۷۰.

ترس به وجود آورنده آن وحشت است^(۱).

- اگر زمانی شد که عدل بیشتر از ظلم و ستم بود جایز نیست به کسی گمان بد داشت تا اینکه به بدی او علم یافت، و اگر زمانی شد که ستم در آن بیشتر از عدل است جایز نیست کسی به دیگری گمان خیر داشته باشد تا اینکه به خوبی او علم پیدا کند^(۲).
- از حسد بپرهیز، زیرا حسد در تو آشکار می شود و بر دشمنت هیچ اثری ندارد^(۳).
- جدال در منازعه و بحث دوستی قدیمی را از بین می برد و اطمینان به یکدیگر را زائل می کند، و کمترین چیزی که در آن است برتری بر دیگری است و این ریشه و پایه هر جدایی است^(۴).

۱. نزه الناظر و تنبيه خاطر: ص ۱۴۲، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۷۰.

۲. بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۷۰.

۳. نزه الناظر و تنبيه خاطر: ص ۱۴۲، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۷۰.

۴. بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۶۹، و با اندکی تفاوت در نزه الناظر و تنبيه خاطر: ص ۱۳۹.

(کلامی از آن حضرت در خداشناسی)

در کتاب «کشف الغمه» از کتاب «الدلائل» از فتح

بن یزید گرگانی نقل شده که گفت:

هنگام بازگشت از مکه به خراسان در راه به ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) برخوردم که ایشان عازم عراق بود. شنیدم که می فرمود: «هر که از خدا بترسد (دیگران) از او می ترسند، و هر که خدا را اطاعت کند (دیگران) او را اطاعت می کنند».

سعی کردم خود را به ایشان برسانم. وقتی به حضرت رسیدم سلام کردم. جواب سلام مرا داده فرمود: بنشین. اولین سخنی که به من فرمود این بود: ای فتح، هر که خدا را اطاعت کند از خشم مردم بیم ندارد، و هر که خدا را خشمگین کند بداند که خداوند مردم را برا و خشمگین کند.

خداوند را نمی توان وصف کرد جز به صفاتی که او با آنها خودش را وصف نموده، و چگونه وصف شود آفریننده ای که عاجزند حواس از درک او، و اندیشه ها از دستیابی به او، و فکرها از تحدید او، و

دیده‌ها از دیدن او. بزرگ‌تر از وصف کردنِ وصف کنندگان است و برتر از ستایش ستایش کنندگان است. در عین دوری نزدیک است و در عین نزدیکی دور است، او در دوریش نزدیک و در نزدیکیش دور است. چگونگی را پدید آورد پس نمی‌توان گفت: «چگونه است»، و مکان را آفرید پس نمی‌توان گفت: «کجاست»، زیرا او از چگونگی و مکان جداست (منزه است). او خدای یگانه و یکتا و صمد است، نه کسی او را زاییده و نه از کسی زاده شده است و او را هیچ همتایی نیست، پس عظمتش با شکوه و بزرگ است.

حتی نمی‌توان ژرفای وجودی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را وصف نمود، زیرا خداوند بزرگ نام او را همراه نام خویش قرار داده و او را شریک در عطای خود نموده است، و برای کسی که اطاعت از او کند پاداش اطاعت خودش را قرار داده آنجا که می‌فرماید: ﴿و ما نقموا الا أن أغناهم الله و رسوله من فضله﴾^(۱): «به عیب

۱. سوره توبه: ۷۴.

جویی بر نخاستند مگر (بعد از) آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانیدند».

همچنین جای دیگر کلام کسی که ترک اطاعت او کرده و در جهنم میان آتش می سوزد را چنین حکایت می کند: ﴿ يَا لَيْتِنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴾^(۱): «ای کاش، از خدا فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم».

یا چگونه می توان ژرفای وجود کسانی را وصف کرد که خداوند اطاعت از آنها را همراه اطاعت از پیامبرش آورده است آنجا که می گوید: ﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾^(۲): «ای کسانی که ایمان آوردید از خدا اطاعت کنید، و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید».

در آیه دیگر می فرماید: ﴿ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ ﴾^(۳): «اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند».

همچنین می فرماید: ﴿ انِ اللَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَوَدُّوا الْأَمَانَاتِ

۱. سوره احزاب: ۶۶.

۲. سوره نساء: ۵۹.

۳. سوره نساء: ۸۳.

الی أهلها^(۱): «خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آنها رده کنید».

و می گوید: ﴿فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون﴾^(۲):
«اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید»...^(۳)

روایت طولانی است و از آن ابواب حکمت و معرفت گشوده می شود و به همین اکتفا کردیم که مجال دقت (عمق نگری) در آن نیست ولی آنچه دستیابی به تمامی آن ممکن نیست، همه آن ترک نمی شود.

(توضیح)

کلام حضرت علیه السلام:

«هر کس از خدا بترسد (دیگران) از او می ترسند».
زیرا هر کس بداند و ایمان آورد که تمامی امور به اراده خداوند ایجاد می شود و چیره قدرت خداست، و این دو آیه را آن طور که شایسته است بخواند:

۱. سوره نساء: ۵۸.

۲. سوره نحل: ۴۳.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸۶.

﴿ انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون ﴾^(۱)، ﴿ و هو القاهر فوق عباده ﴾^(۲): «کار او این گونه است که چون به چیزی اراده فرماید می گوید: باش، پس فوراً موجود می شود»، «و او بر بندگان خویش چیره است»، دیگر از چیزی جز خدا نمی ترسد و هراس ندارد، ﴿ وانما يخشى الله من عباده العلماء ﴾^(۳): «از میان بندگان تنها علما خدا ترسند». و هر کس که از خدا بترسد خداوند همه چیز را از او می ترساند^(۴).

کلام حضرت ﷺ:

« هر کس از خدا اطاعت کند (دیگران) از او اطاعت کنند ».

زیرا شخصی که از خدا اطاعت می کند اراده او تابع امر خداست لذا اراده تکوینیه او در اراده تشریحیه فانی است، و به همین سبب اراده اش در آنچه می خواهد اجرا می شود، زیرا پاداش آنکه درخواست

۱. سوره یاسین: ۸۲.

۲. سوره انعام: ۱۸.

۳. سوره فاطر: ۲۸.

۴. کافی: ج ۲، ص ۶۸.

خدا را اجابت کند اجابت شدن درخواست اوست، و هر کس خواسته خدا را رد نکند خداوند خواسته او را رد نمی‌کند. و هر آن گونه که باشی جزا بینی، و آیا جزای احسان جز احسان است؟!

در حدیث قدسی آمده است: ای فرزند آدم، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرد، آنچه به تو امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را به گونه‌ای قرار دهم که زنده باشی و نمیری؛ ای فرزند آدم، من هنگامی که به چیزی بگویم «باش» فوراً موجود می‌شود، امر مرا اطاعت کن تا تو را به گونه‌ای قرار دهم که به هر چیز بگویی «باش» فوراً موجود شود^(۱).

کلام حضرت علیه السلام:

« هر که خدا را اطاعت کند از خشم مردم بیم ندارد، و هر که خدا را خشمگین کند بدانند که خداوند مردم را بر او خشمگین کند »^(۲).

کسی که خداوند را بشناسد می‌داند هر که او را

۱. ارشاد القلوب: ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. کافی: ج ۱، ص ۱۳۸.

یافت چیزی گم نکرده، و هر که او را گم کرد هیچ چیز نیافته است. و کسی که مخلوق را بشناسد می‌داند که آفرینش، بقاء، ایجاد و اعدام آن به خواست خداوند است، و مخلوق برای خودش نه سود و نه زیان، و نه حیات و نه مرگ، و نه رستاخیزی را در اختیار دارد. پس هنگامی که خدا را خشنود نمود به اینکه تسلیم امر خداست و به قضای الهی راضی است که ملازم با رضایت خداوند از او است، هرگز از خشم مردم بیم ندارد، زیرا هر که مالک از او راضی باشد از خشم مملوک بیم ندارد؛ چنانکه هر کس خداوند را خشمگین کند خشم مخلوقاتی که خواه نا خواه سر به فرمان خدا نهاده‌اند او را در می‌یابد.

کلام حضرت ﷺ:

« خداوند را نمی‌توان وصف کرد جز به صفاتی که او با آنها خودش را وصف نموده است. »
همیشه وصف کردن هر چیز بعد از درک اوست، و آنچه انسان به وسیله آن درک می‌کند چهار چیز است: «حس، خیال، وهم و عقل»، و تمامی اینها از

درک خداوند عاجز است به خاطر ادله‌ای که مخصوص به هر کدام یا همه آنها است.

یکی از آن ادله این است که: درک کردن محقق نمی‌شود جز هنگامی که درک کننده به آنچه می‌خواهد درک کند احاطه یابد، و چیزی که انتها ندارد احاطه به او ممکن نیست لذا درک او ممکن نیست. و هر درک کننده و آنچه درک کند مخلوق خداوند است ﴿ وَاللّٰهُ مِنْ وَّرَائِهِمْ مَحِيْطٌ ﴾^(۱): «خداوند از هر سو بر ایشان محیط است» با احاطه قیومی ﴿ وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ ﴾^(۲): «او با شماست هر کجا باشید»، و با احاطه علمی ﴿ اِحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴾^(۳): «علم او هر چیزی را در بر گرفته است». و اگر حواس و اوهام و عقول او را درک کنند محیط به محاط تبدیل می‌شود و این محال است، منزله است خداوندی که هر نوری را به تاریکی خویش تاریک نمود.^(۴)

۱. سوره بروج: ۲۰.

۲. سوره حدید: ۴.

۳. سوره طلاق: ۱۲.

۴. اشاره است به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۱۸۲: ←

کلام حضرت ﷺ:

« در نزدیکی اش دور است ».

زیرا خداوند از درک شدن منزّه است، و از صفات مخلوقات به دور است.

کلام حضرت ﷺ:

« و در دوریش نزدیک است ».

زیرا او برپا دارنده آسمانها و زمینها، مادیات و مجردات است و نزدیکتر از برپا دارنده به آنچه برپا داشته است نیست.

او نزدیک است به آفریده‌هایش، زیرا به وجود آورنده هر چیز و برپا دارنده آن است. پس او به هر چیز از خود آن نزدیکتر است، به این سبب که وجود و بودن هر چیز به خاطر ایجاد کننده و برپا دارنده آن است. و دور است در عین حال که نزدیک است به خاطر دور بودنش از دستیابی حس و خیال و وهم و عقل، و به سبب منزّه بودنش از اتصاف به

→ پس نیست خدایی جز او، با نورش هر تاریکی را روشن کرده است و با تاریکی خویش هر نوری را تاریک نمود.

صفات مخلوقات و دور بودنش از همنشینی
آفریده‌هایش؛ پس همان طور که آفرینندگی، خلق
کنندگی و برپا دارندگیش موجب نزدیکی است همان
گونه موجب دوری است، پس دور است در عین
نزدیکی و نزدیک است در عین دوری.

کلام حضرت علیه السلام:

چگونگی را پدید آورد پس نمی‌توان گفت: «چگونه
است».

خداوند آفریننده چگونگی و مکان است، و
مخلوق ذاتاً نیازمند خالق است، و خالق ذاتاً بی‌نیاز از
مخلوق است، و جایز نیست بی‌نیاز ذاتی را به نیازمند
ذاتی متصف کنیم.

کلام حضرت علیه السلام:

«او خدای یگانه و یکتا و صمد است نه کسی او را
زاییده و نه از کسی زاده شده است و او را هیچ همتایی
نیست».

هنگامی که امام دهم علیه السلام تبیین نمود که خداوند

بزرگ‌تر از وصف و صف کنندگان است، شش وصف از اوصافی که خودش فرموده را بیان نمود که بین آنها سه وصف ایجابی از اوصاف کمالیه خداوند است و آنها «واحد، احد و صمد» است، و سه وصف سلبی از اوصاف جلالیه خداوند است و آنها «لم یلد، ولم یولد، ولم یکن له کفوا احد» است. و در این کلمات جواهر معرفت و حکمت را برای اهلش به ودیعه سپرد و تمامی اسمای حسناى الهی از اینها به دست می‌آید. آنچه متعلق به حمد الهی است از سه‌تای اولی سرچشمه می‌گیرد، و آنچه متعلق به تسبیح الهی است از سه‌تای دومی سرچشمه می‌گیرد. و با دقت در جملات حضرت فهمیده می‌شود که چرا به عنوان تفریع بر کلامش فرمود: «عظمتش با شکوه و بزرگ است».

کلام حضرت ﷺ:

حتی نمی‌توان ژرفای وجودی حضرت محمد ﷺ را وصف نمود ...

در این قسمت حضرت فرق گذاشت بین وصف خداوند و وصف پیامبرش به اینکه وصف خداوند را

کاملاً نفی نمود، ولی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله عمق و ژرفای وصف را نفی نمود، برای اینکه پیاموزد بین خدا و پیامبرش فرق است. و در این فرق وجوه دقیقی برای دقت کنندگان است.

همچنین دلیل عدم وصف ژرفای پیامبر را این گونه بیان نمود که خداوند اسم محمد صلی الله علیه و آله را همراه اسم خودش آورده، و آن قدر مقام او را بالا برد که اسمش همراه اسم خداوندی است که در مورد آن فرمود: ﴿تبارک اسم ربک ذوالجلال و الاکرام﴾^(۱): «برتر است نام پروردگار باشکوه و بزرگوارت».

شهادت به رسالت در هر اذان و اقامه و نمازی با شهادت به یگانگی خداوند همراه است. خداوندی که هیچ شریکی در ذات و صفات و افعالش ندارد محمد صلی الله علیه و آله را شریک در عطای خود نموده ﴿و ما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله﴾^(۲): «به عیب جویی بر نخاستند مگر (بعد از) آنکه خدا و پیامبرش از فضل

۱. سوره الرحمن: ۷۸.

۲. سوره توبه: ۷۴.

خود آنان را بی‌نیاز کردند»، در اینجا بی‌نیازی از فضلش را به خودش استناد داد، و شریک بودن در عطا موجب شریک بودن در شکر نیز هست.

و خداوند برای کسی که اطاعت از پیامبر نماید پاداش اطاعت از خودش را تعیین نمود، پس ترک اطاعت رسول مساوی با ترک اطاعت خداوند و استحقاق عقاب است، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^(۱): «ای کاش، از خدا فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم». و چطور شناختِ ژرفای پیامبر ﷺ ممکن است با ناتوانی از درک بزرگی‌ای که خدا به پیامبرش عطا کرد و تکریمی که در حق او روا داشته است.

اما در مورد ولی امر، خداوند جلیل طاعتش را با طاعت پیامبر همراه ساخته آنجا که فرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۲): «ای کسانی که ایمان آوردید از خدا اطاعت کند، و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید».

۲. سوره نساء: ۵۹.

۱. سوره احزاب: ۶۶.

و نظر به اینکه خداوند این دو طاعت را همراه هم آورده و هر دو را به یک امر واجب نموده ثابت می‌شود که امر ولی امر مانند امر پیامبر است. و اگر امر کننده مانند پیامبر معصوم نباشد همانندی دو امر محال است، زیرا امر کننده به باطل نمی‌شود همانند با امر کننده به حق باشد در حالی که خدا فرموده: ﴿فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول﴾^(۱) و لو ردوه الی الرسول و الی اولى الامر منهم^(۲): «و هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید آن را به خدا و پیامبر عرضه کنید»، «اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنید».

در این آیات خداوند مرجع در تمام آنچه اختلافی است را خدا و رسول و اولی الامر قرار داده است، و همراهی بین این سه در رجوع به آنها کاشف از این است که آنچه از آنها صادر می‌شود یکی است. آنچه خداوند بر پیامبرش نازل کرد کتابی است که در آن از هیچ چیزی فروگذار نکرده است و آن نزد پیامبر

۱. سوره نساء: ۵۹.

۲. سوره نساء: ۸۳.

است، و آنچه نزد پیامبر است نزد اولی الامر است؛ و آنکه در عصمت و علم همراه پیامبر است چگونه می توان ژرفای او را دریافت!

و حضرت ﷺ از شاهد آوردن به دو آیه ﴿ان الله یأمرکم أن تؤدوا الامانات الی أهلها﴾^(۱) ﴿فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون﴾^(۲): «خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آنها رد کنید»، «اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید» اشاره به این مطلب نموده است که ولایت امر امت باید به اهلش سپرده شود. اهل این ولایت آنانی هستند که خداوند امر به اطاعت و رد به آنها در دو آیه شریفه نموده است، زیرا برای هر امانتی اهلی است و اهل این امانت کسی نیست جز آنکه از خیانت به آن مصون است تا اطاعت او واجب باشد و دانا به هر مسأله ای باشد، و اگر این طور نباشد سپردن آن به او جایز نیست، ﴿اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم﴾^(۳): «مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من حفظ کننده و دانا هستم».

۱. سوره نساء، ۵۸.

۲. سوره نحل: ۴۳.

۳. سوره یوسف: ۵۵.